
واکاوی عوامل جامعه‌شناختی شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان ایران در نیمه دوم قرن سیزدهم

آتنا غلام نیارمی

دکترای جامعه‌شناسی و پژوهشگر حوزه مطالعات اجتماعی

Email: atena1359@yahoo.com

■ چکیده

در اوایل قرن نوزدهم، حضور زنان در اجتماع و اقتصاد به دنبال تغییرات صورت گرفته در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و رشد سرمایه‌داری در دنیا، فزونی یافت، به طوری که در اواسط قرن مذکور، نقش مستقیم آن‌ها کاملاً قابل مشاهده بود. با ورود زنان به سپهر عمومی، پدیده‌ای اجتماعی موسوم به «جنبش زنان» در راستای احقاق حقوق و رفع نابرابری‌های جنسیتی زنان، نضج گرفت و دامنه تأثیرات آن به نقاط دیگر جهان از جمله ایران سرایت کرد. جنبش اجتماعی زنان ایران در نیمه دوم قرن سیزدهم، اگرچه در پیوند با تکاپوی ملی و بین‌المللی مشروطه‌خواهی در غرب شکل گرفت، اما تقلیدی صرف از نمونه‌های غربی نبود، بلکه در زمینه اجتماعی و بافت فرهنگی ایران عصر قاجار متولد گردید و از ساختار و عملکرد و کارکردی کاملاً بومی برخوردار بود. مقاله حاضر با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی در چارچوب نظریه موضوع‌گرا، به چگونگی شکل‌گیری این جنبش و دستاوردهای آن در متن اجتماعی - فرهنگی روزگار مزبور پرداخته است. در این مطالعه، گردآوری داده‌ها با دو روش اسنادی و مطالعه میدانی (مصاحبه با صاحب‌نظران) و با بهره‌گیری از پرسشنامه معکوس انجام گردیده و برای تجزیه و تحلیل داده‌ها نیز از دو روش تحلیل محتوا و تحلیل گفتمان استفاده شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد جنبش اجتماعی زنان در نیمه دوم قرن سیزدهم در ایران، نمونه‌ای از حرکت استاندارد و تعریف‌شده اجتماعی بوده و تنها یک حرکت شهری زنانه محسوب نمی‌شده و از ساختار پراگماتیک و شاخص‌های استاندارد یک جنبش معنادار اجتماعی برخوردار بوده است. این جنبش دارای دستاوردهایی برای زنان ایرانی بود که در دوره‌های بعدی تداوم و توسعه یافت.

■ **کلیدواژه‌ها:** جنبش اجتماعی، سپهر عمومی، ساختار پراگماتیک، زمینه اجتماعی، بافت فرهنگی.

مقدمه

جنبش‌های اجتماعی به مجموعه حرکت‌های جمعی گروهی از افراد اطلاق می‌گردد که با انگیزه تغییر یا اصلاح شرایطی نابرابر یا تبعیض‌آمیز به‌منظور دستیابی به یک هدف مشترک و طرح مطالبات اجتماعی، حقوقی و مدنی تلاش می‌کنند. جنبش زنان به‌عنوان زیرشاخه‌ای از جنبش‌های اجتماعی، یک حرکت عینی - ذهنی محسوب می‌شود که هم در بطن جامعه و هم در دیدگاه‌های نظری جامعه‌شناختی، بسیار تعیین‌کننده و اثرگذار است. در طول تاریخ، جریان جنبش زنان در جوامع گوناگون و مبتنی بر دلایل و عوامل مختلف شکل گرفته و جامعه ایران نیز از وجود این جریان به دور نبوده است.

آنچه به‌طور رسمی به‌عنوان نخستین جنبش اجتماعی زنان ایرانی مطرح می‌شود، حرکتی است که در سال‌های ۱۲۸۰ تا ۱۳۰۰ شمسی و تقریباً هم‌زمان با جنبش مشروطه توسط تعدادی از زنان با سواد قشر متوسط شهری در راستای مطالبات فردی و اجتماعی و برای مقابله با باورها و نگرش‌های متحجر روزگار قاجار درباره زنان، شکل گرفته است. این جنبش، مناسبات غیرعادلانه مدنی را که بر زندگی گروه اجتماعی زنان به‌طور مستقیم و غیرمستقیم تأثیرگذار بود، به چالش کشید. هدف اصلی جنبش‌های اجتماعی، دگرگون ساختن مناسبات اجتماعی و بازتولید ساختار مدنی، سیاسی و اقتصادی است که پیش‌درآمد آن، دگرگونی‌های بنیادین ساختار و باورهای فرهنگی است.

در دوره مشروطه، جامعه ایران به صحنه چالش بین عینیت متجدد و ذهنیت سنتی تبدیل شده بود. مسائل زنان از نگاه عامه، هنوز در حوزه ذهنیت سنتی قرار داشت و به‌رغم دگرگونی حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران، در این دوره، وضعیت زنان از دیدگاه بیشینه جامعه نیاز به دگرگونی نداشت؛ بنابراین هیچ‌گونه ضرورتی برای وجود جنبش زنان احساس نمی‌گردید؛ اما برخی اسناد و مدارک باقی‌مانده از آن دوره نشان می‌دهد شماری از زنان آگاه و دغدغه‌مند به‌دلیل مشارکت سیاسی و اجتماعی در مبارزات پیشامشروطه و پس از آن در هنگام جنبش مشروطه، به نوعی بیداری برای احقاق حقوق خویش رسیده و خواستار

فرارفتن از محدوده اندرونی‌ها و حضور در سپهر عمومی جامعه شدند. این زنان به‌رغم وجود محدودیت شدید اجتماعی و فراهم نبودن زمینه مناسب فرهنگی، موقعیت فرودست خود را فعالانه به چالش کشیده و در این راه رنج بسیار بردند.

جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه را می‌توان به‌عنوان نقطه آغازین و پایه و زیربنایی برای مشارکت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن‌ها در دوره‌های بعد تلقی کرد که در بزنگاه مشروطه با هدف تغییر و تحول در وضعیت زندگی زنان آغاز گردید. عمده‌ترین دلایل شکل‌گیری این جنبش، تحول اوضاع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، ظهور گفتمان تجدد و نوسازی و تشکیل دولت مشروطه بوده است.

دلیل تأکید بر نیمه دوم قرن سیزدهم در این مقاله، افزون بر دگرگونی‌هایی عمیق که در ساختار اجتماعی - فرهنگی جامعه ایران در دوره مزبور رخ داد و نقش و تأثیری بسیار در بلوغ مدنی زنان بر جای گذاشت، این است که برای نخستین بار، مبارزات جدی زنان برای کسب حقوق مدنی و اجتماعی به‌صورت یک جنبش اجتماعی ضرورت گرفت. تجددخواهان و نواندیشان به‌دنبال ایجاد تحولاتی در متن جامعه برآمدند و نظام مشروطه را همچون دریچه‌ای برای رسیدن به آزادی‌های مدنی و گذر از استبداد حکومت قاجار ارزیابی کردند. در این میان، اندیشه ایجاد تغییر، در ذهن بانوان آگاه و اندیشمندی که در پی ایجاد هویت اجتماعی برای زنان جامعه بودند، شکل گرفت که البته با بستر و ساختارهای سنتی آن روز جامعه ایران همخوانی نداشت. داده‌های تاریخی نشان می‌دهد برخی از زنان با نگاه به دو اصل اساسی مشروطه یعنی برابری و آزادی به آگاهی لازم برای احقاق حقوق خود دست یافتند.

در تئوریزه کردن خاستگاه جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه ایران، متغیر فعالیت بیرونی در نظر گرفته می‌شود، و دلیل آن این که سالیان سال، زنان ایرانی در فضای خصوصی خانه‌ها (اندرونی) در نوعی انزوای اجتماعی به سر می‌بردند. گرچه باید اذعان داشت که از ابتدای تاریخ تمدن ایران زمین، زن ایرانی همواره نقش‌های اجتماعی و سیاسی برجسته و تعریف شده‌ای در قالب حکومت‌داری، مالکیت، تجارت و سیاست در سطح دربار یا نهاد شبستان ایفا نموده‌اند. ولی به‌طور ویژه، نخستین حضور جدی، قدرتمند و سازمان‌یافته‌شان برای احقاق حقوق مدنی خود، آن هم به

گونه‌ای معنادار اجتماعی، در دورهٔ مشروطه بود که فرصتی ایده‌آل برای آنان فراهم آورد تا محیط محدود خانه را ترک کرده و وارد سپهر عمومی گسترده‌تری شوند. آنان حضور اجتماعی خود را به مثابهٔ یک سوژهٔ مدرن با مشارکت در مبارزات مشروطه نمایان ساخته و پس از آن خواهان مشارکت کامل مدنی و سیاسی شدند. پیش از شکل‌گیری رسمی جنبش زنان ایرانی، آن‌ها کم و بیش در حوادث اجتماعی و گاهی سیاسی پیشین، نشان‌هایی از خود به جای نهاده بودند. شرکت در واقعهٔ تنباکو و حمایت از آن، مبارزه علیه گرانی نان به‌ویژه در تهران و تبریز، مشارکت در مبارزات دورهٔ استبداد صغیر، حمایت از متحصنین سفارت انگلیس در حوادث مشروطهٔ اول، راهپیمایی علیه اولتیماتوم روسیه و حمایت جدی و گسترده از تأسیس بانک ملی (مصوب مجلس اول) از جمله حوادث تاریخی بود که عامهٔ زنان در آن‌ها نقشی فعال ایفا کرده بودند؛ اما به‌طور رسمی، آن‌هایی که جنبش اجتماعی زنان ایران را رهبری کردند، گروه کوچکی بودند که اغلب به قشر متوسط شهری و با سواد جامعه تعلق داشتند. ساناساریان معتقد است: «زنان ایرانی شرکت‌کننده در مراحل نخست جنبش، یا فعالان مشروطه‌خواه و جنبش ملی در دههٔ ۱۲۸۰ شمسی بودند یا کسانی که خانواده‌هایشان (اغلب پدرانشان) در زمرهٔ روشنفکران ملی‌گرا محسوب می‌شدند. آنان در خلال فعالیت‌ها و تلاش‌های مشروطه‌خواهانه و ملی‌گرایانه، نسبت به موقعیت فرودست زن ایرانی آگاه شده و از تلاش‌های عمده برای بهبود وضع زنان حمایت کردند.» (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۴۳)؛ اما سرانجام، زنان و مردانی که توان و ارادهٔ خود را بر مشروطه‌خواهی و رهایی از سلطهٔ استبداد داخلی و استعمار خارجی قرار داده بودند و در عین حال به حقوق زنان توجه ویژه داشتند، حامیان اصلی جنبش اجتماعی زنان ایران در نخستین مراحل شکل‌گیری آن گردیدند.

با وجودی که در یک دورهٔ تاریخی صد ساله، بسیاری از زنان جهان بیدار شده و به مطالبه‌گری برخاسته بودند، اما اصولاً یک تودهٔ همگون را تشکیل نمی‌دادند. درست است که در آن روزگار در جای‌جای جهان، زنان به اشکال مختلف تحت انقیاد قرار داشتند، ولی انقیاد زن ایرانی با زن اروپایی سفید پوست یا زن آمریکایی رنگین، تفاوت‌هایی چشمگیر داشت. اگرچه مطالبات و خواسته‌های آنان در ساختار کلی دارای

شباهت‌هایی بود، ولی تفاوت‌هایی بسیار نیز در عناصر و مؤلفه‌های این ساختار دیده می‌شد. جنبش مطالبات زنان در هر جامعه‌ای باید با نگاه به شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن جامعه بررسی گردد. وضعیت حقوقی زن ایرانی با وجود تمام کاستی‌ها و نواقص، در هیچ دوره‌ای از تاریخ، شبیه وضعیت زنان اروپایی تا دوره پیشامدرن نبوده است؛ چرا که زنان متأهل اروپایی در آن دوران، جزئی از دارایی همسر خود محسوب می‌شدند و از بسیاری حقوق مدنی و قانونی محروم بودند. مبارزه «سافراجت‌ها» در بریتانیا و گردهمایی «سنکافالز» در آمریکا، دقیقاً برای به چالش کشیدن همین محرومیت‌های زنان رقم خورد که بعدها پایه و اساسی محکم برای شکل‌گیری جنبش سراسری و بزرگتر زنان غربی یعنی «جنبش فمینیسم» شد. در نتیجه می‌توان گفت، اندیشه مرد محورانه در به رسمیت نشناختن و نادیده گرفتن زنان - به‌عنوان یک تفکر جهانی - در همه کشورهای دنیا کم و بیش وجود داشته است. با وجود شباهت کلی در ساختار جنبش‌های زنان و مطالبات آن‌ها در به چالش کشیدن مفهوم «شهروند درجه دو»، در نهایت، نوع مطالبات زن ایرانی، اروپایی، آمریکایی و آسیایی با توجه به نظام اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی هر جامعه‌ای متفاوت بوده، و در این میان می‌توان با افتخار گفت که زنان ایرانی در هیچ دوره‌ای از تاریخ، تحت مالکیت همسر خود - به معنای اروپایی آن - نبوده و همیشه قوانین حقوقی چه در دوره پیشا اسلام و چه پسا اسلام، از استقلال آنان حمایت کرده است. هدف اصلی این مقاله، پاسخ به این پرسش است که آیا جنبش زنان ایرانی در دوره مشروطه، ساختار پراگماتیک و شاخص‌های استاندارد یک جنبش معنادار اجتماعی را داشته است؟

مطالعه و بررسی جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه، شاید ما را به بنیان‌های نظری در حوزه «جامعه‌شناسی جنسیت» با رویکردی بومی هدایت نماید. این مقاله در تلاش است با مستندات تاریخی و نشان دادن جزئیات فعالیت‌های زنان نواندیش برای دستیابی به حقوق فردی و مدنی خود در دوره‌ای که زن را «کمینه» و «ضعیفه» خطاب می‌کردند، و همچنین با بهره‌گیری از نظریه‌های علمی مرتبط با جنبش‌های اجتماعی، الگویی نظری طراحی کرده و با قرار دادن شاخص‌های اصلی حرکت زنان در

دوره قاجار در قالب الگوی مزبور، این فرضیه را اثبات کند که حرکت بانوان حامی حقوق زنان در دوره مشروطه یک «جنبش معنادار اجتماعی» محسوب می‌شده است.

چارچوب نظری جنبش‌های اجتماعی

برای تبیین چارچوب نظری موضوع مورد مطالعه در این پژوهش، از دو دسته نظریه بهره گرفته شده است. نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی و نظریه فمینیسم توسعه که تعاملی بین دیدگاه‌های فمینیستی و دیدگاه‌های توسعه به حساب می‌آیند. در تبیین جامعه‌شناختی جنبش‌های اجتماعی، هم از رویکردهای مطرح‌شده در این زمینه و مکاتب و دیدگاه‌های مرتبط با این رویکردها، و هم از نظرات جامعه‌شناسانی که درباره جنبش‌های اجتماعی مباحثی را مطرح کرده‌اند، استفاده شده است. در تحلیل جنبش‌های اجتماعی، چهار رویکرد مطرح شده که عبارتند از: رویکرد رفتار جمعی^(۱)، رویکرد بسیج منابع^(۲)، رویکرد فرایند سیاسی^(۳)، رویکرد جنبش‌های اجتماعی جدید^(۴). رویکرد رفتار جمعی، توجه تحلیلگران را به عمل جمعی به مثابه فعالیت معطوف به معنا جلب می‌کند. رویکرد بسیج منابع بر اهمیت اجزای عقلانی و استراتژیک پدیده‌های به ظاهر غیرعقلانی تأکید می‌ورزد. رویکرد فرایند سیاسی نیز توجه خود را بر جنبش‌های اجتماعی به مثابه بازیگران اصلی جدید در تجمیع و نمایندگی منافع مختلف معطوف نموده است. در رویکرد جنبش‌های اجتماعی جدید، مسائل مربوط به اهمیت دگرگونی‌هایی که در جوامع صنعتی رخ داده‌اند و پیامدهای این دگرگونی‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند (دلپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۱۶).

برخی جامعه‌شناسان نیز به‌طور مشخص به مقوله جنبش‌های اجتماعی پرداخته‌اند. نظریه تاریخت آلن تورن تأکید می‌کند که جنبش‌های اجتماعی اهمیتی را که در جوامع امروزی به فعال‌گرایی در دستیابی به هدف‌ها داده می‌شود، منعکس می‌سازند. جوامع امروزی با آنچه تورن آن را تاریخت می‌نامد، مشخص می‌شوند؛ یعنی شیوه نگرشی که در آن از شناخت فرایندهای اجتماعی برای تغییر شکل شرایط اجتماعی زندگی استفاده می‌شود. تورن بیش از آنکه به شرایطی که زمینه ظهور جنبش‌های اجتماعی را فراهم می‌سازند، علاقه‌مند باشد به درک اهدافی که جنبش‌های اجتماعی دنبال می‌کنند، توجه نشان داده است.

جنبش‌های اجتماعی صرفاً پاسخی غیرعقلانی به اختلافات یا بی‌عدالتی‌های اجتماعی نیستند. آن‌ها دربردارنده دیدگاه‌ها و راهبردهایی محسوب می‌شوند که نشان می‌دهند چگونه می‌توان بر این اختلافات و بی‌عدالتی‌ها چیره شد. به عقیده تورن، جنبش‌های اجتماعی را نمی‌توان به‌عنوان شکل‌های انجمن و همکاری که از بقیه شرایط اجتماعی مجزا شده‌اند، درک کرد. آن‌ها در تعارض سنجیده با گروه‌های دیگر - معمولاً با سازمان‌های رسمی، اما گاهی با جنبش‌های رقیب - ظهور می‌کنند. همه جنبش‌های اجتماعی، منافع یا اهدافی دارند که به‌دنبال آن هستند؛ دیدگاه‌ها و عقایدی نیز وجود دارد که جنبش‌ها با آن مخالفند (گیدنز، ۱۳۷۶: ۶۸۳).

نظریه جنبش اجتماعی جو فریمن نیز در مورد خاستگاه‌های یک جنبش بر مبنای سه گزاره استوار است: ۱. رشد و گسترش شبکه‌های ارتباطی از قبل موجود در ورای مرزهای محلی؛ ۲. امکان همگرایی این شبکه ارتباطی با وجود اندیشه‌های موجود در آن جنبش؛ ۳. وجود یک بحران یا حضور سازمان‌دهندگان.

به نظر فریمن، برای آنکه یک جنبش شکل یابد، لازم است از شبکه ارتباطی وسیع و گسترده‌ای برخوردار باشد، و اگر جنبش مزبور بخواهد به سرعت گسترش یابد، ضروری است شبکه ارتباطی منسجمی از قبل به‌وجود آورد. شبکه همگرایی که اعضای آن از چنان تجارب مشترکی برخوردار باشد که زمینه پذیرش ایده‌های تازه و خاص جنبش نوظهور را در بین‌المللی‌شان فراهم ساخته، و با موانع ساختاری و ایدئولوژیک در حین فعالیت مواجه نشوند.

سومین گزاره فریمن به این مسئله اشاره دارد که یکی از این دو گزاره برای ظهور جنبش ضروری است: حضور سازمان‌دهندگان یا وقوع یک یا چند بحران. اگر شبکه‌ای کاملاً همگرا نشده باشد، حضور سازمان‌دهندگان برای ظهور یک جنبش، بسیار ضروری خواهد بود. چنانچه ارتباطی گسترده و همگرا باشد، فقط یک بحران لازم است تا جنبش را به حرکت درآورد (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۸).

نظریه جنبش‌های اعتراضی جیمز وود نیز این مسئله را مطرح می‌کند که جنبش‌های اعتراضی به شرایط ساختی که تضادها را می‌آفریند، به محرومیت مطلق و یا نسبی، گسترش ایدئولوژی، بسیج گروه‌های ناراضی، تضعیف کنترل اجتماعی و وقوع

حوادث کمک‌کننده به جنبش، بستگی دارد. موقعی که تمام این شرایط احراز شود، می‌توان انتظار داشت که گروهی به مبارزه علیه نظام موجود برخیزد. جنبش‌های اعتراضی با بسیج نیروها به مرحله عمل درمی‌آید. هرچند برای هر نوع جنبش اعتراضی شرایط ساختی، مردم ناراضی و ایدئولوژی وجود دارد، اما یک جنبش تا زمانی که گروه‌های ناراضی تشکل پیدا نکرده و سازمان نیافته‌اند، نمی‌تواند نظام اجتماعی موجود را به مبارزه بطلبد. رهبران و سازمان‌های رسمی در بسیج مردم ناراضی و به حرکت در آوردن جنبش اعتراضی، بسیار مهم هستند (وود و شرمن، ۱۳۸۱: ۱۸۷).

نظریه هویت‌های جمعی تکوین‌یافته آلبرتو ملوچی نیز تلاش می‌کند جنبش‌های اجتماعی را در سطح میانی آن گونه فرایندهای اجتماعی توضیح دهد که در تعاملات چهره به چهره به وقوع می‌پیوندند. این فرایندها، احساس بدبختی را که مردم در زندگی روزمره تجربه می‌کنند، با یک تفسیر جمعی از این شرایط پیوند می‌دهد. شرایطی که مردم آن را ناعادلانه و مایه بدبختی تلقی می‌کنند، و این امر، کنش جمعی را توجیه می‌نماید. وی می‌کوشد فرایندهایی را شناسایی نماید که افراد طی آن «درد مشترک»، خود را ارزیابی و شناسایی می‌کنند و براساس آن تصمیم به اقدام جمعی می‌گیرند (لارنا و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۶۵).

در نظریه چرخه جنبش‌های اجتماعی، مراحل زیر برای یک جنبش مطرح می‌شود: ۱. تولد جنبش؛ ۲. تبدیل «من» به «ما» و شکل‌گیری احساس هویت و سرنوشت مشترک؛ ۳. پیدایی فرایند ارتباط افکار و احساسات یا اثر گلوله برفی؛ ۴. محرومیت نسبی؛ ۵. پایان جنبش. متولد شدن یک جنبش، هدفمند است و علتی دارد. آغاز جنبش اجتماعی با یک نوع احساس بی‌عدالتی، اجحاف، ظلم و محرومیت نسبی شروع می‌شود (بدار و همکاران، ۱۳۸۴: ۳۴۲).

از نظریه فمینیستی توسعه نیز می‌توان برای شناخت فعالیت‌های جنبش‌های زنان در زمینه ایجاد پایگاه و جایگاه زنان در برنامه‌های توسعه بهره گرفت. نظریه فمینیستی توسعه این مسئله را مطرح می‌کند که «در اثر فشار جنبش‌های فمینیستی، همه سازمان‌های توسعه عملاً طرح‌ها و برنامه‌هایی جهت بهبود موقعیت اجتماعی و اقتصادی زنان ایجاد کردند. ایده مترقی و لیبرال، افزایش مشارکت زنان و

بهبود سهم زنان در منابع، فرصت‌های اشتغال و افزایش درآمد به‌طوری‌که در یک اقدام جدی زندگی آن‌ها را بهبود بخشد. در اولین موج فعالیت‌های فمینیسم که - به‌عنوان یک جنبش متشکل در ربع آخر قرن نوزدهم به وجود آمد - محروم شدن زنان از حق رأی، ماهیت جانبدارانه و تعصب دموکراسی سیاسی نوین را آشکار کرد. در موج اول، سرمایه‌داری به‌خاطر سوگیری، تبعیض و بی‌عدالتی مورد مخالفت قرار گرفت. در طول موج دوم و سوم، فمینیست‌ها بیشتر به موضوع فقر، نابرابری و روابط جنسیتی پرداختند که مجموعه‌ی عظیمی از ایده‌های انتقادی در باب توسعه را تشکیل می‌دادند. مسائل مطروحه از سوی فمینیست‌ها، موسسات مرتبط با مسائل توسعه را سخت تحت تأثیر قرار داد (پیت و ویک، ۱۳۸۴: ۲۳۲).

چارچوب نظری این پژوهش با تلفیقی از نظریه‌های مطرح شده برای تبیین یک الگوی نظری شکل گرفته است. با بهره‌گیری از این رویکرد تلفیقی می‌توان به استخراج و تطبیق شاخص‌های جنبش اجتماعی زنان در ایران دوره‌ی مشروطه با جنبش‌های اجتماعی معنادار پرداخت.

خلاصه‌ی چارچوب نظری مذکور این است که هر جنبش اجتماعی می‌تواند نتیجه‌ی یک رفتار جمعی هویت‌یافته با سازماندهی مشخص و بسیج منابع برای رسیدن به اهدافی خاص و دست یافتن به منافع مشترک با به‌چالش کشیدن نظم موجود در جامعه باشد. از طرفی اگر ریشه‌ی شکل‌گیری هر جنبش اجتماعی را وجود یک نابرابری یا عدم رضایت عده‌ای از افراد جامعه از یک مسئله‌ی خاص و یا عدم سازگاری عده‌ای با نظم و هنجارهای موجود جامعه در نظر آوریم، نظریه‌های فمینیستی ما را به نابرابری‌های جنسیتی که باعث شکل‌گیری جنبش‌های زنان می‌شوند، رهنمون می‌سازد. این نظریه‌ها، نوعی نابرابری جنسیتی موجود بین زنان و مردان را مطرح می‌کنند که خود زمینه‌ساز نابرابری‌هایی دیگر از جمله نابرابری حقوقی، مدنی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه خواهد شد، و زنان را در موقعیتی ناراضی از هنجارها و نظم موجود در جامعه قرار خواهد داد. این احساس ناراضی خود باعث ایجاد هویتی مشترک و شکل‌گیری رفتار جمعی بین زنان خواهد شد و جنبش‌های اجتماعی زنان را کلید خواهد زد.

از بررسی نظریه‌های فمینیستی توسعه، این نتیجه به دست می‌آید که یکی از مهمترین دستاوردهای جنبش‌های اجتماعی، حقوقی و مدنی زنان در طول تاریخ، ایجاد جایگاه و پایگاهی برای زنان در برنامه‌های توسعه بوده است. بعد از اینکه زنان با شکل‌دهی جنبش‌های اجتماعی مختلف در زمان‌های گوناگون در نقاط مختلف دنیا، درصد احقاق حقوق خود برآمدند، به نوعی جایگاه و پایگاه خود را در جامعه باز یافته و نقش خود را در توسعه مطرح کرده و توانایی خود برای مشارکت در توسعه اقتصادی - اجتماعی جامعه را نشان دادند. این رویکرد تلفیقی نشان می‌دهد جنبش اجتماعی زنان، نوعی رفتار جمعی است که بر اثر احساس نارضایتی مشترک زنان از وضع موجود در جامعه ایجاد شده و ریشه در نابرابری‌های گوناگونی دارد که خود حاصل نابرابری‌های جنسیتی‌اند. این جنبش دارای هویت، اهدافی خاص و مخالفانی است. وجود نابرابری جنسیتی در جوامع می‌تواند موجد نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و مدنی باشد. زمینه تعارضات اجتماعی، وجود همین نابرابری‌ها و تضاد منافع است که نوعی احساس تبعیض و نارضایتی مشترک در بین زنان ایجاد می‌کند. بازتاب این احساس نارضایتی مشترک به شکل‌گیری یک هویت مشترک بیشتر بر مبنای جنسیت بین زنان خواهد انجامید.

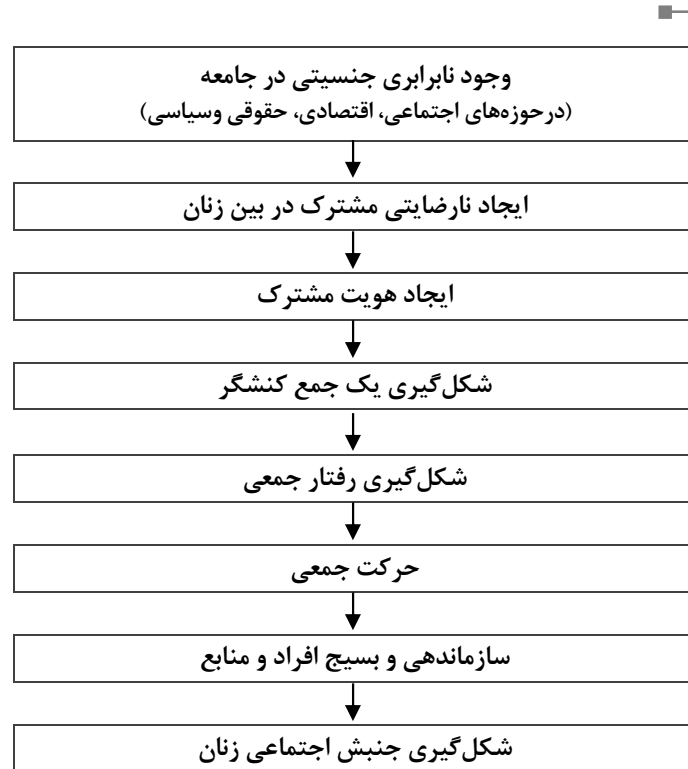
زنان به‌عنوان یک گروه اجتماعی که دارای برخی ویژگی‌ها و نقش‌های مشترک و مشابه‌اند، براساس احساس نارضایتی از وجود نابرابری‌های جنسیتی که نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی را نیز به همراه دارد، به یک جمع کنشگر تبدیل می‌شوند. پس از شکل‌گیری یک جمع کنشگر با هویتی مشترک، رفتار جمعی به‌عنوان رفتاری معطوف به تغییر وضع موجود نضج می‌گیرد، و این رفتار جمعی به یک حرکت جمعی منتهی می‌گردد. به این معنی که جمع کنشگر با یک رفتار جمعی تشکل یافته، از حالت ایستا به حالت پویا درآمده و مطالبات خود را مطرح می‌کند. اگر این حرکت جمعی با برنامه منظم و تدوین شده‌ای سازمان یابد و افراد و منابع به درستی بسیج شوند، این حرکت جمعی به یک جنبش اجتماعی تبدیل خواهد شد.

این جنبش، برنامه‌ها، اهداف و مطالباتش را مطرح کرده و برای دستیابی به آن مبارزه خواهد کرد. موفقیت یا عدم موفقیت یک جنبش اجتماعی می‌تواند به فرایند

شکل‌گیری یک جنبش بستگی داشته باشد. به این ترتیب که هرچه روند و فرایند شکل‌گیری یک جنبش سازمان یافته‌تر و هرچه احساس نارضایتی در گروه افراد تشکیل‌دهنده جنبش عمیق‌تر باشد، امکان موفقیت جنبش در رسیدن به اهداف و تغییر وضع موجود به وضع مطلوب بیشتر خواهد بود؛ البته باید به این نکته توجه داشت که جنبش‌های اجتماعی در جوامع مختلف براساس شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه متفاوت است؛ بنابراین در بررسی هر جنبش اجتماعی باید به بستر نظام اجتماعی-اقتصادی آن جامعه توجه کرد. با توجه به این چارچوب نظری و نگاهی به الگوی استاندارد جنبش‌های اجتماعی می‌توان نتیجه گرفت، جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه از اکثر شاخص‌ها و معیارهای لازم برای تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی برخوردار بوده است. نمودار مفهومی زیر، چکیده چارچوب نظری این پژوهش را نشان می‌دهد:

روش پژوهش

این پژوهش، یک مطالعه کیفی با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی در چارچوب نظریه موضوع‌گرا است. برای انجام این پژوهش، از دو روش اسنادی و روش مطالعه میدانی با تکنیک مصاحبه با صاحب نظران استفاده شده است. روش اسنادی با مطالعه کتب تاریخی، روزنامه‌ها، نشریه‌ها، بیانیه‌ها، یادداشت‌های شخصی، نامه‌ها، مقالات، اشعار، سخنرانی‌ها، زندگی‌نامه‌ها، مونوگرافی‌ها و کلیه اسناد و مدارک موجود در ارتباط با موضوع تحقیق انجام شده است. علاوه بر روش اسنادی، جهت جمع‌آوری بخشی از اطلاعات تکمیلی از روش مطالعه میدانی با استفاده از تکنیک مصاحبه عمقی (کیفی) با صاحب‌نظران بهره گرفته شده است. پردازش اطلاعات گردآوری‌شده، با تحلیل محتوا (برای مکتوبات) و تحلیل گفتمان (برای مصاحبه و گفتگوها) صورت گرفته، و برای انجام تحلیل محتوا از پرسشنامه معکوس استفاده شده است. به دلیل استفاده از تحلیل محتوا، اعتبار صوری مطرح می‌شود. اعتبار مطالعات تاریخی به اعتبار اسناد و منابع مکتوب مورد استفاده بستگی دارد؛ همچنین باید مطالب تاریخی را در زمینه و بافت کلی و گسترده‌ای بنگریم تا بازآفرینی درست آن امکان‌پذیر گردد.



نمودار شماره یک: الگوی نظری فرایند شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان

جنبش اجتماعی زنان عصر مشروطه‌خواهی ایران

با بررسی منابع مکتوب مربوط به دوره قاجار - به‌ویژه عصر مشروطه‌خواهی و فعالیت‌های زنان، روزنامه‌ها و دست‌نوشته‌ها و خاطرات زنان باسواد دوره مزبور، می‌توان دریافت، گفتمان اصلی جنبش اجتماعی زنان در ابتدا، مطالبات مدنی و شهروندی برای حضور در سپهر عمومی جامعه، و پس از آن احقاق حقوق زنان در همه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده است. لزوم تغییر در وضعیت زنان دوره مشروطه از طریق انجمن‌های زنان که در جهان آن روز آغاز شده بود و به شکلی سازمانی مطرح می‌گردید، به ایران رسید و انجمن‌های مخفی و نیمه‌مخفی زنان ایرانی به‌عنوان نخستین فعالیت نهادی آنان که در ابتدا به‌منظور پیشبرد اهداف مشروطه تشکیل شده بود، به تدریج خواستار حقوق و بهبود موقعیت آنان در خانواده و جامعه شد.

نخستین پرسش پژوهش این است که آیا بین اوضاع اقتصادی-اجتماعی ایران در دوره مشروطه و شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان، رابطه‌ای وجود داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد بین اوضاع اقتصادی-اجتماعی ایران در دوره مشروطه و شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان، رابطه‌ای مستقیم وجود داشته است.

انقلاب مشروطه، بذر آگاهی از حقوق مدنی و سیاسی را در فکر عموم مردم کاشت و شبه طبقه متوسط روشنفکر را پدید آورد. صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی، دور جدیدی از تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران را نوید می‌داد که مهمترین آن‌ها تحولات فرهنگی بود. مردمی که چندین قرن در سایه استبداد مطلقه، حقیقتاً به خواب رفته بودند، برای گرفتن حقوق انسانی خویش به پا خاستند.

ایران در دوره مشروطه، دستخوش دگرگونی‌های عمیق اقتصادی-اجتماعی گردید. به اعتقاد ایوانف، انقلاب مشروطه «یک انقلاب بورژوایی، ضد فئودالی و ضد امپریالیستی با عناصر تکامل‌یافته نهضت بورژوا-دموکراتیک بود، و یکی از قسمت‌های اساسی آن موج انقلابی به شمار می‌رفت که در آغاز قرن بیستم در کشورهای شرق (روسیه، ایران، ترکیه، ژاپن، هند و چین) به جنبش درآمد. در مرحله اول انقلاب ایران، بورژوازی ملی، ملاکان لیبرال، روحانیون خرده بورژوازی شهری، پیشه‌وران، فقیران شهری، کارگران و دهقانان در نهضت شرکت جستند؛ اما به زودی دو جریان پدید آمد: نخست، جریان دموکراتیک شامل کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، بورژوازی شهری و فقیران شهری؛ دوم، جریان لیبرال شامل بورژوازی بزرگ، ملاکان و قشر بالای روحانیون» (ایوانف، ۱۳۵۷: ۱۰۰).

روی آوردن تاجران، درباریان و سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده و وابسته به اقتصاد سرمایه‌داری غرب به خرید زمین، مستغلات و دهات، از ویژگی‌های اقتصاد ایران پس از انقلاب مشروطیت است. این امر به سازش مجدد مالک و تاجر در کسوت نوین خود انجامید و روابط اجتماعی تازه‌ای را در دهه‌های بعد بنیان نهاد. ظهور گروه سرمایه‌دار-مالک و رهبری سیاسی و اقتصادی جامعه توسط این گروه، از مختصات اقتصادی-اجتماعی این دوره است (سیف‌اللهی، ۱۳۷۴: ۶۳).

در این دوره با جذب ایران به بازارهای جهانی و مدرن شدن فزاینده اقتصاد، صنعت سنتی و پیوند بین تولیدکننده و توزیع‌کننده به تدریج رو به ضعف نهاد. این فرایند از زمانی

شدت پیدا کرد که تجار زیر فشار شرایط تازه، به تقلید از رقبای خارجی خود به واردات کالاهای خارجی روی آوردند، و به تدریج به عاملان صنایع خارجی تبدیل گردیدند. پیامد این وضع فرساینده، فروپاشی حرفه‌های سنتی بود که تا پیش از تهاجم اقتصادی غرب، ایران به خاطر همان شهرت داشت. دگرذیسی اقتصاد، سه پیامد همزمان داشت که در یک مجموعه فرهنگی سه جانبه یعنی عرصه‌های سیاسی، معنوی و فکری زندگی مردم تبلور می‌یافت. دگرگونی‌های اقتصادی ایران دوره قاجار، اوضاع اجتماعی جامعه را نیز دگرگون ساخت. ورود مدرنیته به ایران و تبادل با اروپاییان، در بخش فرهنگی و اجتماعی نیز خود را نشان داد، و ورود مظاهر تمدن اروپا به ایران به دگرگونی فکری جامعه انجامید. حاصل این دگرگونی فکری، شکل‌گیری جنبش مشروطه بود (شاگری، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

پیش از مشروطه، وقایعی نظیر گرانی بی‌رویه نان، جنبش تنباکو، برکناری امین‌السلطان و روی کار آمدن عین‌الدوله به‌عنوان صدر اعظم که مردی بسیار مستبد بود، ماجرای مسیو نوز بلژیکی و توهین او به لباس روحانیت با پوشیدن لباس خاص آن‌ها در ماجرای یک مهمانی، واقعه‌ی احداث ساختمان بانک در محل قبرستان مسلمانان، به چوب بستن عده‌ای از بازرگانان در جریان گران شدن قند، بست‌نشینی روحانیون در حرم حضرت عبدالعظیم، ماجرای فروش دختران قوچان به ترکمانان به‌دلیل افزایش مالیات‌ها و خراب شدن زراعت به‌دلیل حمله ملخ‌ها به زمین‌های زراعی قوچان و فقر رعیت، به اسارت گرفتن زنان باشقانلو در حمله ترکمانان به بجنورد و... به نارضایتی هرچه بیشتر مردم ایران دامن زد. از سوی دیگر، عواملی مانند چاپ و انتشار روزنامه‌هایی با گفتمان قانون، مساوات، عدالت اجتماعی و برابری طلبی، ترجمه و تألیف کتب، گسترش مدارس به سبک جدید، افزایش نسبی قشر تحصیلکرده و روشنفکر، اعزام دانشجویان به اروپا و به‌طور کلی تأثیر محیط بین‌المللی بر محیط داخلی ایران، سبب ایجاد تحولات فکری در ایرانیان گردید. ترکیب این نارضایتی‌ها و دگرگونی‌های ساختاری و ایدئولوژیکی جامعه ایران، جنبش مشروطه را رقم زد.

یکی از گروه‌های اجتماعی که در جریان انقلاب مشروطه بپا خاسته و خواستار حقوق اجتماعی، سیاسی و مدنی خود شد، زنان بودند. تا پیش از آغاز مبارزات مشروطه، زنان به‌دلیل فراهم نبودن بستر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه نمی‌توانستند جایگاه مستقل و مطلوب خود را در اجتماع تعریف کنند؛ لیکن جنبش مشروطه تا حدودی به

باز شدن جامعه برای بیان خواسته‌های آن‌ها و بیرون آمدن این مطالبات از محافل بسته و اندرونی‌ها به سطح جامعه و سپهر عمومی، کمک کرد. بی‌گمان، شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان این دوره ایران، تحت تأثیر حضور و فعالیت‌شان در جنبشی بزرگ‌تر یعنی نهضت مشروطه بود که راه را برای مطرح کردن مطالبات حقوقی و مدنی آنان که تا آن زمان چندان مورد توجه نبود، هموار کرد. آنان با ایفای نقش موثر در جنبش تنباکو، شورش علیه گرانی نان، حمایت و مشارکت در تأسیس بانک ملی، مبارزه با اولتیماتوم روسیه، مبارزات مسلحانه در برابر استبداد محمدعلی شاه و تحریم کالاهای خارجی، مشق مبارزه کردند. زنان ابتدا برای استقلال ملی و مبارزه با استبداد، دوشادوش مردان به میدان آمدند، ولی بعد از استقرار مشروطه، خواستار حقوق اجتماعی، سیاسی و مدنی خود شدند؛ البته باید به این نکته توجه کرد که مبارزات مشروطه‌خواهانه زنان در بین عموم زنان جامعه انجام می‌گرفت؛ اما فعالیت‌های احقاق حقوق‌شان پس از مشروطه، بیشتر توسط قشری از زنان شهری و عموماً تحصیلکرده صورت گرفت.

زنان باسوداد قشر متوسط شهری، انجمن‌ها، نهادها، مدارس، روزنامه‌ها و فعالیت‌های اجتماعی ویژه خود را برپا کرده و به صورت تخصصی، مطالبات و خواست‌های عمومی و ویژه‌شان را مطرح کردند. بررسی فعالیت‌های زنان در این دوره نشان می‌دهد جنبش اجتماعی زنان از اوایل سال ۱۲۸۹ش. آغاز شد، در دهه ۱۳۰۰ش. به اوج خود رسید و در دهه ۱۳۱۰ش. به افول گرایید. برخی منابع، انحلال آخرین سازمان مستقل زنان در سال ۱۳۱۱ش. را نشانه پایان حیات نخستین جنبش زنان ایران در این دوره می‌دانند.

فرایند شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان ایران در دوره مشروطه با توجه به الگوی مفهومی این پژوهش، این گونه تبیین می‌گردد که یک گروه ناراضی از زنان به قصد به چالش کشیدن وضع اجتماعی موجود، فعالیت‌های پیوسته‌ای را برای ایجاد تغییراتی در وضعیت زنان انجام دادند و به اهداف اصلی خود تعهد داشته و به درک مشترکی از این اهداف رسیدند، ولی ساختاری غیرمنسجم داشته و امکانات و فرصت‌های محدودی برای فعالیت برخوردار بوده‌اند. ساناساریان دو ویژگی عمده برای این جنبش مطرح می‌کند: بیان نارضایتی و عزم جدی برای چالش با نظم اجتماعی، و فعالیت‌های مستمر با وجود مخالفت‌های بسیار (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۵۵).

پرسش دوم پژوهش حاضر این است که ساختار، عملکرد، کارکرد، اهداف، مطالبات و دستاوردهای جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه ایران چه بوده است؟ ساختار جنبش اجتماعی زنان دوره مشروطه سازمان نیافته و غیرمنسجم بوده و بازتاب تحول آگاهی‌های فردی و اجتماعی زنان باسواد و متجدد قشر شهری متوسط و بالای دوره قاجار محسوب می‌شده است. اساساً این آگاهی با ورود روزنامه‌هایی مثل حبل‌المتین، قانون و اختر از خارج کشور و نگارش مطالبی چند درباره حقوق زنان در این روزنامه‌ها ایجاد شد. این زنان به‌طور آگاهانه وارد گفتمان عمومی شده و خود را با زن غربی از لحاظ حضور و مشارکت در اجتماع مقایسه کردند؛ البته این جنبش را گروهی از زنان و برخی مردان تحصیلکرده متجدد هدایت می‌کردند و نمی‌توان آن را به همه زنان ایران نسبت داد. به همین دلیل جنبش مزبور، محدود و بدون پشتوانه عمومی بود و حمایت و همراهی جامع و حداکثری از سوی زنان جامعه را با خود به همراه نیاورد. از سوی دیگر، این جنبش، امکانات و فرصت‌هایی بسیار محدود برای فعالیت داشت. ساناساریان در این خصوص می‌نویسد: «اطلاعات ذکر شده درباره این جنبش نشان‌دهنده وجود ساختار سراسری غیر سازماندهی شده و غیرمنسجم از فعالیت‌ها در پایتخت و در پنج شهر اصلی ایران است. تشابه در میان زنان فعال وجود داشته و بین گروه‌ها و انجمن‌های مختلف تا حدودی ارتباط بوده، اما الگویی واحد و سازماندهی شده و ارتباطی منسجم و نیرومند در میان جنبش قابل رویت نیست، هرچند وجود نوعی شبه ساختار نه خیلی منسجم را نشان می‌دهد» (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۷۶).

در بخش مبانی نظری این مقاله اشاره شد که به نظر فریمن برای آنکه یک جنبش شکل گیرد، باید شبکه ارتباطی گسترده و همگرایی برخوردار باشد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد از وجود در میان سازمان‌های زنان ایران در سطح ملی، شبکه ارتباطی منسجمی وجود نداشته و همین از نقاط ضعف جنبش مزبور بوده است. نکته مهم دیگری که از خلال بررسی روزنامه‌های زنان در این دوره حاصل گردید و به‌عنوان یکی از نقاط ضعف اصلی جنبش و عدم سازمان یافتگی آن می‌توان یاد کرد، این است که زنان فعال جنبش، انرژی و زمان بسیاری را صرف اعتراض می‌کردند، در حالی که برای گسترش و سازماندهی فعالیت‌های شان در سطح جامعه، وقت اندکی می‌گذاشتند. یکی از اسنادی که

نشان‌دهنده این نکته است، نامه‌ای است که مردی ایرانی مقیم ژنو با امضای محفوظ به روزنامه دختران ایران به سردبیری زندخت شیرازی که در سال ۱۳۱۰ش. به چاپ می‌رسید، فرستاده است. نویسنده نامه که فعالیت‌های فعالان جنبش زنان را به‌طور جدی پیگیری می‌کرده، معتقد است که ایجاد تغییر در تصویری که از زن در جامعه ایران وجود دارد، زمان درازی را می‌طلبد و نیاز به شبکه‌ای وسیع و قوی دارد که در سطح ملی فعالیت کند. به اعتقاد او، فراگیر شدن جنبش، مستلزم گسترش آن در سطح همه شهرها و روستاهای ایران و در میان همه زنان از هر قشر و هر وضعیت تحصیلی و خانوادگی است. نقدهایی مشابه این نامه در روزنامه‌های دیگر زنان و به قلم خود زنان فعال در این جنبش دیده می‌شود که حاکی از عدم آمادگی اذهان عمومی برای فعالیت اجتماعی زنان ایرانی است (روزنامه دانش، ۱۲۸۹ش؛ شکوفه، ۱۲۹۲ش؛ زبان زنان، ۱۲۹۹ش؛ جهان زنان، ۱۲۹۹ش؛ نامه بانوان، ۱۲۹۹ش؛ عالم نسوان، ۱۲۹۹ش؛ نسوان وطنخواه، ۱۳۰۲ش).

عملکرد و کارکردهای جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه ایران را در سه بخش کلی می‌توان مطرح کرد که هر کدام کارکردهای خاص خود را داشته است: ۱. تأسیس مدارس دخترانه که کارکرد فرهنگی داشته است؛ ۲. انتشار روزنامه‌های خاص زنان که کارکرد اجتماعی داشته است؛ ۳. ایجاد انجمن‌های ویژه زنان که کارکرد سیاسی محدودی داشته است.

مهمترین کارکرد اجتماعی جنبش اجتماعی زنان، تلاش برای تشویق آن‌ها به مشارکت اجتماعی بوده، و اهم مطالبه آن‌ها، سوادآموزی زنان بوده. در سرلوحه تمام این نشریات، بر تحصیل زنان و دختران به‌عنوان اولین گام برای حضور فعال آن‌ها در سپهر عمومی و سپس آگاه شدن‌شان تأکید شده است.

اهداف و مطالبات جنبش اجتماعی زنان دوره مشروطه ایران، یعنی عصر اول جنبش، گسترش سوادآموزی با تأسیس مدارس دخترانه، تشویق به مشارکت اجتماعی و سیاسی، تلاش برای کسب حق اشتغال، تلاش برای تغییر برخی قوانین تبعیض‌آمیز حقوقی و مدنی، ارتقای بهداشت، ترویج صنایع و پوشاک وطنی و تأسیس تعاونی‌های اقتصادی برای زنان بوده و این مطالبات، کاملاً ماهیتی داخلی و ملی داشته است. انگیزه فمینیستی در جنبش زنان ایران دوره مشروطه اگرچه گهگاه در مسایلی مثل

آموزش و آگاه‌سازی زنان وجود داشته، ولی در مقایسه با انگیزه اصلی «تربیت همسران و مادران بهتر»، در حاشیه قرار می‌گیرد. هدف این جنبش، مبارزه فمینیستی یا مقابله با مردسالاری نبود، بلکه ایجاد امکانات بیشتر و بهتر برای زنان بود، تا همسران و مادران بهتری باشند و فرزندان شایسته‌تر برای ایران پرورش دهند. این انگیزه به وضوح در مقالات روزنامه‌های خاص زنان در این دوره دیده می‌شود، بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که اهم مطالبات جنبش زنان ایران، ماهیتی بومی برای بهبود شرایط زندگی شخصی و اجتماعی داشته، و داعیه عمومی، جهانی و سیاسی در مطالبات آن‌ها دیده نمی‌شود.

مهمترین دستاورد جنبش اجتماعی زنان دوره مشروطه ایران، کسب حق تحصیل با ایجاد مدارس دخترانه بوده است. زنان فعال و باسواد مثل بی‌بی‌خانم وزیراف، نورالهدی مگنه، طوبی رشديه، صفیه یزدی، ماهرخ گوهرشناس، فخرآفاق پارسا و بسیاری دیگر، پیشگامان این کار بزرگ در ایران بودند. بدرالملوک بامداد در همین زمینه می‌نویسد: «پیدایش مدارس دخترانه که در آنها دروس مختلف داده می‌شد و نظم و انضباطی داشت، به صورت کلاس‌های درس محرمانه در خانه‌ها بود. آن‌ها تا حدود سال ۱۲۸۶ ش. توانستند به زحمت اجازه رسمی از وزارت فرهنگ دریافت دارند» (بامداد، ۱۳۴۷: ۶۱).

اولین مدرسه دخترانه ایران، به نام دوشیزگان، توسط بی‌بی‌خانم وزیراف (استرآبادی) در سال ۱۲۸۵ ش. در تهران در زمان تصدی وزارت معارف توسط صنیع الدوله به شکل رسمی آغاز به کار کرد، و دومین، مدرسه ناموس به مدیریت طوبی آزموده بود که در سال ۱۲۸۶ ش. تأسیس شد. تا فروردین ۱۲۸۹ ش.، پنجاه مدرسه دخترانه در تهران تأسیس گردید. در پی آن، زنان، نخستین کنگره آموزشی خود را در پایتخت برگزار کردند (آفاری، ۱۳۷۷: ۱۷).

از دیگر دستاوردهای این جنبش، انتشار روزنامه‌ها و تأسیس انجمن‌های خاص زنان، ایجاد درمانگاه‌های تخصصی، برپایی تعاونی‌های اقتصادی ویژه برای حمایت از زنان بیوه و کودکان یتیم، ایجاد موسسات خیریه، برپایی سخنرانی‌ها و خطابه‌های اعتراضی، همکاری با انجمن‌ها و سازمان‌های زنان در دیگر کشورها و تولد ادبیات زنانه با ورود زنان به حیطه ادبیات و نمایش بود.

همانطور که در مبانی نظری مقاله بیان گردید، یکی دیگر از ویژگی‌های یک جنبش اجتماعی رسمی، داشتن گروه‌های مخالف است. جنبش زنان ایران دوره مشروطه نیز

مخالفان زیادی از طیف نمایندگان مجلس تا سنت‌گرایان داشت. به نظر می‌رسد عملکرد سه‌گانه جنبش اجتماعی زنان ایران دوره مشروطه، یعنی ایجاد مدارس دخترانه، انتشار نشریات ویژه و تأسیس انجمن‌های زنان، مخالفان بسیاری در جامعه داشته؛ اما با این وجود، جسارت و شجاعت و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر فعالان جنبش مزبور، کسب برخی امکانات برای زنان جامعه ایرانی از جمله حق تحصیل و بهداشت را در پی داشته است. به‌طور کلی، فرهنگ سنتی جامعه ایران، فرصت حضور اجتماعی و به‌ویژه مشارکت سیاسی به زنان را نمی‌داد؛ اما جنبش زنان ایران ادامه یافت و اهداف و مطالبات خود را به طرق گوناگون مطرح کرد؛ گرچه در نهایت تبدیل به جنبشی فراگیر در سطح ملی نشد. برای اینکه یک جنبش رشد و نمو یافته و از مراحل اولیه‌اش فراتر رود، ضروری است هم متغیرهای بیرونی و هم مکانیزم‌های درونی‌اش فراهم گردد. شرایط درونی و شرایط بیرونی برای رشد جنبش زنان ایران در دوره مشروطه نامناسب بود؛ و به لحاظ شرایط درونی، این جنبش فاقد شبکه گسترده سازمان‌یافته همگرا بود، و به لحاظ شرایط بیرونی نیز فضای سخت سنتی جامعه و مخالفت‌های مجلس و روحانیت سنت‌گرا، تأثیری بازدارنده بر آن داشت.

ناتوانی جنبش در گسترش شبکه ارتباطی همگرا، تا حدودی به واسطه فقدان سیستم ارتباطی مناسب در کشور بود که کارایی لازم برای بسط حرکت زنان به سراسر ایران را نداشت. در مجموع به‌رغم باز شدن نسبی فضای جامعه برای برخی فعالیت‌های مترقی و متجدد در این دوره، دست کم درباره مشارکت زنان، فضای سنتی تأثیری بازدارنده بر سازمان‌ها و فعالیت‌های آزادانه آنان داشت. وجود تضاد ذهنی و عینی بین سنت و مدرنیته مانع بزرگی برای گسترش فعالیت‌های طرفداران حقوق زنان بود و به عقیم ماندن جنبش دامن زد و فرصتی برای رشد نیافت و در مراحل اولیه باقی ماند. این جنبش‌ها نشان می‌دهد که همه آن‌ها نمی‌توانند رشد کنند و قدرت یابند، حتی اگر دستاوردهایی هم داشته باشند.

عرف و فرهنگ سنتی جامعه ایران در این دوره، حتی با ورود عناصر فرهنگی غرب به‌طور عام همچنان دست‌نخورده باقی مانده بود و فاصله بین سنت‌گرایان و بخش متجدد جامعه، پیوسته افزایش می‌یافت. این مدرنیته نیم‌بند وارداتی با پیکر جامعه

ایران، چفت و بست مناسبی پیدا نکرد؛ بنابراین مصادیق آن نیز در این پیکره مجال گسترش نیافت. اکثریت زنان ایران نیز از این جنبش شناخت کافی نداشته و کمکی به گسترش آن نمی‌کردند.

پرسش سوم پژوهش این است که آیا بین شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه و بهبود شرایط اقتصادی اجتماعی زنان جامعه ایران در این دوره، رابطه‌ای وجود داشته است؟

به طور کلی، جنبش، تأثیری چشمگیر در بهبود الگوی زندگی زنان ایران دوره قاجار نداشته است؛ زیرا حرکتی محدود در شهرهای بزرگ ایران بود که الگوی زندگی متفاوتی برای درصد کمی از زنان باسواد شهری ایجاد کرده بود، اما تلاشی ستودنی و جرقه‌ای قوی برای بهبود وضعیت زنان ایران در دوره‌های بعد به‌شمار می‌آمد و زمینه‌های بهبود وضعیت اقتصادی-اجتماعی زنان ایران را در دهه‌های بعد فراهم می‌کرد. از اواخر دوره پهلوی اول که شاهد حضور پررنگ اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی زنان در جامعه ایران هستیم، نهال آن توسط زنان پیشرو در دوره مشروطه کاشته شده بود، اما به دلیل حاصلخیز نبودن زمین فرهنگی جامعه، رشد چندانی نکرد. در دوره بعد به دلیل حمایت‌های رسمی دولتی از سازمان‌ها و فعالیتهای زنان، زمینه مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن‌ها فراهم شده و رسماً به سپهر عمومی جامعه وارد شدند.

جنبش زنان ایران در عصر مشروطه، اساساً یک کنش پراگماتیک اجتماعی بود که با موانع و مشکلات بسیار عدیده‌ای روبرو شد و در زمان خود با بی‌اعتنایی و حتی سرکوب مواجه گردید. با نگاهی به تاریخ این دوره می‌توان به پاسخ این پرسش رسید که چگونه تعدادی از زنان نواندیش ایرانی در آن عصر تحجر قجری، به‌رغم تمام مصائب، موقعیت اجتماعی خود را پیدا کرده و شرایط بهتری را برای زندگی زنان در آینده رقم زدند، به گونه‌ای که در مواردی مثل حق تحصیل و اشتغال، در دوران بعدی، زنان مدیون تلاش‌های آنان در جهت شکستن مرزهای جنسیتی هستند. با این حرکت زنان پیشرو، سال‌ها بعد، دیگر مشارکت اجتماعی و سیاسی زن ایرانی در جامعه، مسئله‌ای شگفت‌انگیز و حساسیت‌زا نبود، و سوژه زن معاصر ایرانی در هنگامه تاریخی ظهور تجدد در ایران، پایگاه و جایگاه خود را در سپهر عمومی پیدا کرده بود.

در دوره‌ای که «ابدئولوژی خانه‌نشینی» زنان، باور مطلق و غالب در جامعه سنتی بود و هویت زنان ایرانی در اندرونی خانه‌ها تعریف می‌شد، برخی بانوان اندیشمند در محافل و مجالس گوناگون به بحث درباره شرایط زندگی و حقوق فردی و مدنی عامه زنان جامعه پرداخته و اقدامات ضروری برای تحول موقعیت آنان را مورد تأمل و تعمق جدی قرار می‌دادند. جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه، حرکتی حقیقتاً مهم و قابل اعتناست؛ چرا که زنان فداکار و صف‌شکن، در این جنبش به ترسیم یک هویت فردی و اجتماعی جدید همراه با احترام به قوانین اسلامی و خانوادگی برای زنان پرداخته و حتی توانستند نظر برخی از روحانیون و فقیهان آن روزگار را برای حمایت از فعالیت‌های‌شان جلب نمایند. با این حال، آنان برای کسب بسیاری از حقوق اجتماعی که امروزه برای زنان ایرانی بدیهی به نظر می‌رسد، متحمل تاوان و هزینه‌های بس سخت و سنگین شدند.

هدف اصلی جنبش زنان در دوره مشروطه، توانمند کردن زنان جامعه به منظور اعتلای خانواده و جامعه و همچنین خط بطلان کشیدن بر مفهوم «ضعیفه» و رفع موقعیت فرودست زنان بود؛ اما از آنجا که در آن زمان نظام جامعه، قوانین اجتماعی و مناسبات قدرت به شدت تحت تأثیر اندیشه مردم‌محورانه بود، فعالیت‌های این زنان با موانع و مصائب بسیار مواجه گردید.

به اعتقاد بلومر و رودلف هبرل، نخستین ویژگی یک جنبش اجتماعی، وجود نارضایتی مشترک در میان دست کم یک اقلیت قابل توجه است. شاید بتوان گفت، این موقعیت فرودست زن ایرانی عهد قاجار، دور نگه داشتن او از سپهر عمومی و سنت‌گرایی شدید جامعه بود که در زنان روشنفکر، نوعی نارضایتی مشترک ایجاد کرد و آنان را به سوی شکل دادن یک جنبش اجتماعی به مثابه حرکتی جهت احقاق حقوق فردی و مدنی خود سوق داد.

فعالیت‌های زنان مبارز در این جنبش، تنها به حوزه اجتماعی محدود نبود، بلکه نخست خواستار بهبود وضعیت فردی زنان، ارتقای روابط و مناسبات زن و مرد در خانه و جامعه بر اساس عدالت، آموزش و آگاه‌سازی در جهت توانمند کردنشان به‌عنوان همسر و مادری شایسته تر بودند. آنان در صدد دور کردن زنان از افکار و عادات خرافی و عقاید پوچ و غلط در سیستم خانواده و جایگزین کردن رفتارهای صحیح در زمینه

همسرداری، فرزندپروری و بهداشت تلاش می‌کردند. اندیشه و تفکر کلیدی که در میان زنان جنبش وجود داشت، هرگز شباهتی به عقاید افراطی گروهی از فمینیست‌های قرن نوزدهمی اروپا نداشت و در راستای بهبود و ارتقای هویت فردی و اجتماعی زنان در عین احترام کامل به مردان و خانواده بود. آنان برای کسب حقوق اولیه و مدنی زنان مبارزه می‌کردند و قصد جبهه‌گیری در مقابل مردان را نداشتند.

ویژگی‌های جنبش اجتماعی زنان در نیمه دوم قرن سیزدهم در ایران

هر جنبش اجتماعی، افزون بر زمینه‌ها، عملکردها، کارکردها و دستاوردها، دارای سلسله ویژگی‌هایی است که با بررسی دقیق ساختار آن می‌توان بدان‌ها دست یافت. در ذیل به ویژگی‌های جنبش زنان ایرانی اشاره می‌شود:

۱. جنبش اجتماعی زنان در این دوره با ملی‌گرایی پیوندی عمیق داشت. زنان در بدو امر با چنین احساسی وارد مبارزات عصر مشروطه شدند و پس از پیروزی، خواسته‌های مستقل خود را مطرح کردند. با وجود محدودیت‌هایی که کنشگران زن در آن دوران با آن مواجه بودند، بررسی فعالیت‌های آنان نشان‌دهنده اراده‌ای قوی و تعهدی بالا برای تغییر وضعیت فرودست زن ایرانی بود.

۲. جنبش به دلیل نارضایتی تعدادی از زنان آگاه و نواندیش به‌عنوان یک اقلیت، از نظم مردانه موجود در جامعه شکل گرفته بود. آنان به نوعی درک مشترک از وضعیت نابسامان زندگی زنان ایرانی رسیده و متعهد به تلاشی گروهی و قدرتمند برای تغییر و بهبود این وضعیت شدند.

۳. ظهور این جنبش در میان زنان با سواد قشر متوسط و مرفه تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران از جمله تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد و رشت، شکل گرفت و تنها مختص پایتخت نبود.

۴. بررسی نشریات زنان این دوره نشان می‌دهد بین گروه‌های زنان در شهرهای مختلف و زنان ساکن تهران، گونه‌ای پیوند و ارتباط وجود داشته، و آن‌ها به گفته‌ها و نوشته‌های یکدیگر آشنا و روابط و مناسبات مستقیم و غیرمستقیمی به شکل یک شبکه ارتباطی - هرچند نامنسجم - بین کنشگران جنبش برقرار بوده است.

۵. جنبش اجتماعی زنان، به‌ویژه در ابتدای کار، عموماً به زنان روشنفکر و تحصیلکرده محدود بود و با توجه به شرایط آن روز جامعه ایران و نیز توان و امکانات کنشگران فعال در جنبش، امکان عمومی کردن مطالبات حتی در میان اقشار متوسط جامعه ایران در سطح گسترده وجود نداشته و با موانع و مشکلاتی همراه بوده است.
۶. جنبش اجتماعی زنان، شکلی مطالبه‌محور داشت و خواسته محوری آن دستیابی زنان به آموزش و کسب حق تحصیل بود.
۷. این جنبش دارای ساختاری غیرمنسجم و امکانات و فرصت‌های اندک برای فعالیت بود و بیشینه فعالیت‌شان به گروه‌های کوچک و غالباً مخفی که گهگاهی برای مذاکره و رایزنی در مورد موضوعاتی مربوط به زنان دور هم جمع می‌شدند، محدود بوده است.
۸. ایدئولوژی جنبش، تلفیقی از مبانی مذهبی، ملی و اندیشه‌های متجدد غربی بود.
۹. گفتمان اصلی جنبش، ایجاد تغییر در وضعیت زندگی زنان مبتنی بر برابری و مساوات طلبی در حقوق فردی و مدنی بین زنان و مردان با در نظر گرفتن و احترام کامل به تفاوت‌های پذیرفته شده جنسیتی بود.
۱۰. جنبش، محدودیت‌ها، موانع و مخالفان گوناگونی داشت که شاید یکی از دلایل عدم گسترش آن، وجود همین مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها بود.
۱۱. جنبش از دل انقلاب بزرگ ملی مشروطه متولد گردید و یافتن فضای فعالیت خود را مدیون آزادی‌های نسبی بود که پس از استقرار دولت مشروطه تا مدتی در ایران برقرار شد. گفتمان مشروطه از مفاهیمی مانند حقوق برابر و جامعه مدنی برخوردار بود و زنان تا حدودی توانستند به نفع خود از آن بهره گیرند.
۱۲. جنبش تنها دارای حامیان و فعالان زن نبود، بلکه گروهی از مردان روشنفکر نیز به کمک آن‌ها آمده و از طرح مسائل زنان حمایت نمودند.
۱۳. جنبش دارای سه کارکرد اجتماعی، فرهنگی و تا حدودی سیاسی بود.
۱۴. با نگاه به ساختار و عملکرد جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه می‌توان گفت، جنبش، یک حرکت صرفاً زنانه نبوده که به‌منظور بیان مطالبات آنان شکل گرفته باشد، بلکه می‌توان ساختاری ملی نیز برای آن در نظر گرفت. آنجا که زنان

روزنامه‌نگار یا عضو انجمن‌ها به مسائلی مانند تحریم منسوجات خارجی و حمایت از تولیدات وطنی یا مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی توجه می‌کردند، فعالیت جنبش، شکل ملی به خود گرفت.

به طور خلاصه، این جنبش، حرکتی شکل‌گرفته از دل یک تحول بزرگ‌تر بود. هدف کلی‌اش ایجاد تغییر در شرایط زنان و بهبود بخشیدن به وضعیت حقوقی، اجتماعی و معیشتی آنان بود. این حرکت به‌دنبال تعریفی جدید از هویت زن در جامعه بود و موقعیت فرودست آنان را به چالش کشید. جنبش در دورهٔ تحولات مشروطه ایران و باز شدن فضای سیاسی-اجتماعی نضج گرفت. در این جنبش با گروهی از زنان ناراضی از وضعیت موجود روبرو هستیم که از طبقهٔ متوسط شهری بودند. این جنبش مانند هر جنبش اجتماعی دیگر، مخالفانی داشت که به‌طور کلی با حرکت‌های زنان مخالف بود و خواهان ماندن آنان در نقش‌های سنتی‌شان بودند.

جنبش زنان ایران دارای ابزارهای مبارزاتی مانند روزنامه‌های خاص زنان، گردهمایی‌ها، اعلامیه‌ها و فراخوان‌ها بود و انجمن‌های خاص خود را برای پیشبرد اهدافش تأسیس کرد، و محور مبارزاتی‌اش، بهبود وضعیت زندگی زنان در جامعه و خانواده بود. مهمترین مطالبهٔ محوری جنبش زنان ایران، کسب حق تحصیل و سوادآموزی برای زنان و دختران ایرانی و گشایش مدارس دخترانه بود که در نهایت به مهمترین دستاورد جنبش تبدیل شد. جنبش زنان ایران در پی کسب مجوز ورود زنان به جامعه و مشارکت اجتماعی و اقتصادی آنان به صورت تحصیل و اشتغال بود. مطالبات و خواسته‌های‌شان، رادیکال از نوع غربی نبود و بر دو گانهٔ زن و مرد و ضدیت با مردان تأکید نداشت، بلکه تنها به‌دنبال بهبود شرایط زندگی زنان بود.

زنان فعال در جنبش، خواستار سوادآموزی با هدف تربیت همسران و مادران بهتر بودند و کسب سواد را وسیله‌ای برای تربیت فرزندان و بهبود اوضاع خانواده می‌دانستند. آنان معمولاً در حوزه‌های کلان سیاسی وارد نمی‌شدند و فعالیت‌های‌شان در زمینه‌های اجتماعی، حقوقی و مدنی بود. جنبش، ماهیتی فرهنگی و مدنی داشت و بیشتر به نابرابری‌های فرهنگی و اجتماعی اعتراض می‌کرد.

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش مطالعه‌ای با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم در ایران است. مطابق نظریه‌های مطرح شده در چارچوب نظری پژوهش، این جنبش مراحل تولد، نضج گرفتن، تکامل یافتن، اوج گرفتن و افول را تجربه کرد. با نارضایتی گروهی از زنان جامعه، با تعریف اهدافی مشترک، با سازمان دادن و بسیج افراد و منابع، مطالباتی را مطرح کرد و برای دستیابی به آن، فعالیت‌ها و کنش‌های جمعی را شکل داد و شروع به بیان اعتراضات خود در قالب گردهمایی‌ها، سخنرانی‌ها، نوشتن مقالات و نامه‌های اعتراضی، تظاهرات و فعالیت‌های علنی و مخفی نمود. در این دوره نیز مانند هر جنبش اجتماعی دیگری، نتایج و دستاوردهایی نیز به‌دنبال داشت که عمده‌ترین دستاوردهای اجتماعی-فرهنگی‌اش، تأسیس اولین سازمان‌های اجتماعی، تشکیل انجمن‌های سرب و نیمه سرب و انتشار اولین روزنامه‌های خاص زنان بود؛ همچنین کسب حق آموزش و تحصیل برای دختران و ایجاد مدارس دخترانه مهمترین مطالبهٔ جنبش بود که البته به بزرگترین دستاورد نیز تبدیل گردید.

یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که پایه‌های اولیهٔ حرکت زنان در جنبشی بزرگ‌تر در سطح ملی یعنی انقلاب مشروطه شکل گرفت، و به همین دلیل می‌توان گفت، موجودیت جنبش‌های زنان در سراسر دنیا وابسته به موجودیت جنبش‌های اعتراضی دیگری بوده که عموماً ماهیتی اجتماعی و سیاسی داشته‌اند؛ اما بعد از شکل‌گیری جنبش‌های زنان، ماهیت و هویت ویژهٔ خود را یافته و اهداف و مطالبات خاص خود را مطرح کرده‌اند.

بستر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه، نقشی بسیار زیاد در شکل‌گیری جنبش زنان و تداوم آن دارد. جنبش زنان ایران به‌دلیل فراهم شدن یک بستر اجتماعی-سیاسی نوین در دورهٔ مشروطه شکل گرفت، اما به‌دلیل آماده نبودن و حاصلخیز نبودن این بستر و عدم تغییر بینش فرهنگی جامعه نسبت به حقوق زنان، نتوانست گسترش یابد. اما با وجود همهٔ محدودیت‌ها، کاستی‌ها و موانع به حیات خود ادامه داد.

این نکته شایان ذکر است که جنبش زنان ایران در دورهٔ مشروطه تنها در سطح چند شهر بزرگ ایران مطرح شد و در همین سطح مسکوت ماند و مانند جنبش زنان غربی

موسوم به «فمینیسم»، در سطح جهانی مطرح و گسترده نشد. برخی از دلایل این مسئله از نگاه صاحب نظرانی که در این پژوهش با آنان گفتگو شد، به شرح زیر خلاصه می‌شود: غلامعباس توسلی (جامعه‌شناس) معتقد است چون فرهنگ غربی در قرن نوزدهم دچار تحولات اساسی شد و همه جهان را تحت تأثیر قرار داد، به این ترتیب جنبش زنان در غرب نیز در سطح وسیع‌تری مطرح شد. بافت متفاوت دو جامعه تأثیراتی بر هر دو جنبش داشته که ممکن است باعث بسط یکی و مسکوت ماندن دیگری شده باشد. منصوره اتحادیه بر این باور است که دوره مشروطه در ایران، بسیار کوتاه بوده و نمی‌توان این دوره را با قرن نوزدهم که در واقع یک دوره صد ساله است، مقایسه نمود. زنان غربی، زمان بیشتری برای فعالیت و مبارزه داشته‌اند. آن‌ها قبل از جنبش، از حق تحصیل و اشتغال برخوردار و در ادامه به دنبال حقوق بالاتری بوده و چند گام از زنان ایرانی جلوتر بودند؛ بنابراین پیشرفت جنبش آن‌ها نیز بیشتر بوده است.

به اعتقاد حمیدرضا جلایی‌پور، در جوامع غربی به‌ویژه آمریکا در طول قرن نوزدهم، یعنی صد سال، زنان به مبارزه جدی برای کسب حقوق فردی و اجتماعی و حتی سیاسی پرداختند و این در حالی بود که زنان در آنجا به دنبال سوادآموزی یا حق اشتغال نبودند، بلکه همه این موارد از سال‌ها قبل وجود داشته و آنان به دنبال حقوق برابر با مردان در همه زمینه‌ها بودند. آنچه زنان ایرانی به دنبال آن بودند، مثل حق تحصیل، از حقوق اولیه همه افراد در غرب بود که وجود داشت. جنبش زنان غربی، اجتماعی و سیاسی بود، در حالی که جنبش زنان ایران، سیاسی نبود، بلکه حرکتی اجتماعی بود که توانایی مطالبات سیاسی نداشت و فقط در سطح حقوق اجتماعی و فردی پیش می‌رفت. یک جنبش مبتنی بر پیشروی آرام بود. همین تفاوت در ماهیت جنبش‌ها باعث می‌شود یکی بر دیگری پیشی گرفته و در سطح جهانی مطرح شود. جنبش زنان در قرن نوزدهم، در غرب، به دلیل داشتن ماهیتی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراگیرتر بود، ولی جنبش زنان ایران دوره مشروطه به دلیل داشتن ماهیتی صرفاً اجتماعی و ملی، در سطح داخلی جامعه ایران باقی ماند.

روح‌انگیز کراچی معتقد است در دوره مشروطه ایران، تلاش جنبش زنان برای دگرگونی ارزش‌های مربوط به زن و تغییر وضعیت آن‌ها چنان موثر نیفتاد، و دلیل آن این بود که عنصر فرهنگی جامعه سنتی ایران، قوی‌تر از عناصر سیاسی و اجتماعی بود.

تأثیر عوامل فرهنگی جامعه بر آرمان‌ها، عقاید و ارزش‌ها چنان بود که عوامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار داد و باز هم عنصر فرهنگی سنتی، قوی‌تر از همه تحولات دیگر عمل کرد و فرهنگ مردسالاری جامعه کماکان ادامه یافت. همین مسئله مانع گسترش جنبش زنان در ایران و دلیل مطرح نشدن این جنبش بود.

رضا شعبانی نیز بر این باور است چون درصد اندکی از زنان ایران دوره مشروطه، خواهان حقوق فردی و اجتماعی برای زنان بودند، جنبش بسیار کوچکی بوده که شاید در سطح داخلی ایران هم کارکرد وسیع و حامیان زیادی نداشته است. در حالی که جنبش زنان در قرن نوزدهم، طرفداران بیشتری داشت و در سطح وسیع‌تری و در جوامع متجددتری اتفاق افتاد؛ پس فراگیرتر بوده است. از طرفی چون در طول تاریخ، زنان ایرانی دست کم در سطح خانواده همیشه مقام دوم را داشته و به نوعی با کارکرد مادری در خانواده نقش مهمی را ایفا می‌کرده‌اند، به شدت زنان غربی به‌دنبال رهایی از وضعیت موجود نبوده‌اند. زنان ایرانی دوره قاجار، بیشتر از زنان غربی قرن نوزدهم، مقام اول بودن مرد در خانواده و جامعه را می‌پذیرفتند و به همین دلیل به‌دنبال تساوی حقوق خود با مردان هم نبوده‌اند؛ پس طبیعی است جنبش زنان غربی، قوی‌تر و با انگیزه‌تر عمل کرده است.

به هر حال آنچه از شاخص‌های نظری مطرح‌شده در رویکرد نظری این پژوهش برمی‌آید، جنبش زنان ایران در دوره مشروطه، دارای ویژگی‌های یک جنبش اجتماعی بوده و نخستین پایه‌های مطرح شدن حقوق مدنی و اجتماعی زنان را در آن دوره در ایران بنا نهاد. برخی از صاحب‌نظران معتقدند این حرکت زنان دوره مشروطه را نمی‌توان یک جنبش نامید، بلکه عناوینی چون «روند نوعی فمینیسم ایرانی» (جلایی‌پور) یا «حرکتی شهری» (اتحادیه) برای آن به کار می‌برند.

از یافته‌های این مطالعه می‌توان نتیجه گرفت که بستر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه، نقش زیادی در شکل‌گیری جنبش زنان و تداوم آن دارد. جنبش زنان ایران به‌دلیل فراهم شدن یک بستر اجتماعی و سیاسی جدید - اما نه لزوماً آماده پذیرش مصادیق تجدد - در دوره مشروطه شکل گرفت، ولی به‌دلیل آماده نبودن بستر فرهنگی و عدم تغییر بینش فرهنگی جامعه نسبت به حقوق زنان، نتوانست گسترش یابد و حتی در قیاس با جنبش‌های زنان در مصر و ترکیه که بافت فرهنگی و سنتی نزدیک‌تری به

ایران دارند، رشد نکرد. هدف اصلی در جنبش‌های اجتماعی، دگرگون ساختن مناسبات اجتماعی و بازپخش قدرت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که پیش درآمد تحقق این هدف، دگرگونی‌های بنیادین در ساختار و باورهای فرهنگی است.

در دوره مشروطه، جامعه ایران به صحنه چالش بین عینیت تجدد و ذهنیت سنتی تبدیل شده بود. مسائل زنان از نگاه عامه هنوز در حوزه ذهنیت سنتی قرار داشت و به‌رغم دگرگونی حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه در این دوره، حوزه مسائل زنان از دیدگاه اکثریت جامعه نیاز به دگرگونی نداشت؛ پس اصلاً ضرورتی برای وجود جنبش زنان حس نمی‌شد. جامعه، هنوز پذیرای چنان جهشی نبود و خیزش اجتماعی زنان با معیارهای سنتی دیرینه نمی‌خواند. از طرفی، اکثریت زنان جامعه ایران در این دوره به‌دنبال تغییر شرایط زندگی خود نبودند و حتی زنان ملی‌گرایی که در جنبش مشروطه نقش مهمی ایفا کرده و دوش به دوش مردان علیه استبداد مبارزه کرده بودند، پس از فروکش کردن تب انقلاب، به اندرونی‌ها برگشته و به زندگی خود به روال گذشته ادامه دادند. عدم استقبال اکثریت زنان ایران از فعالیت‌ها و برنامه‌های جنبش زنان، عامل مهم و تأثیرگذاری برای عدم گسترش این جنبش در سطح ملی محسوب می‌شود. اگر جنبشی در سطح ملی گسترش نیابد، بعید به نظر می‌رسد بتواند در سطح بین‌المللی مطرح گردد.

جنبش هوشمندانه زنان، از دل یک جنبش بزرگ ملی متولد شد که هدفش استقلال ایران و تدوین قانون اساسی بود. زنان در جریان مبارزات مشروطه، دوشادوش مردان جنگیدند و چه بسا گاهی بی‌محابا جلوتر از مردان عمل کردند؛ اما پس از پیروزی انقلاب ملی مشروطه، نه تنها از آنان قدردانی به عمل نیامد، بلکه در قانون اساسی نیز نادیده گرفته شدند، حتی در نخستین نظامنامه انتخابات، در کنار صغیران و مهجوران، از حق رأی محروم گردیدند. در قانونی که بی‌نهایت برای آن جنگیده بودند، جایی برای آنان در نظر گرفته نشد، و اینجا بود که زنان روشنفکر در برابر سیستم مردمحوری که همچنان به آنان موقعیتی فرودست داده و توجهی نمی‌کرد، منفعل، ایستا و خاموش عمل نکردند، بلکه با بهره‌گیری از این فرصت طلایی به شکلی پویا برای تغییر و بهبود وضعیت اجتماعی‌شان تلاش کرده و الگوی جدیدی از زندگی مدنی را برای زنان ایرانی ترسیم نمودند.

در نهایت می‌توان گفت جنبش زنان ایران دورهٔ مشروطه، دارای ویژگی‌ها و شاخص‌هایی بود که می‌توان از آن به‌عنوان یک «جنبش اجتماعی» یاد کرد. جنبشی که در قلمرو زمانی و مکانی و بافت اجتماعی - فرهنگی خود، کارکرد و کارایی لازم را داشته و به دستاوردهایی ماندگار ختم گردید.

پی‌نوشت

- | | |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| (1) Collective behavior approach | (2) Mobilization of sources approach |
| (3) Political process approach | (4) New movements approach |

منابع

- آفاری، ژ (۱۳۷۷). انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه. ترجمهٔ جواد یوسفیان. تهران: نشر بانو.
- ایوانف، ا (۱۳۸۷). انقلاب مشروطیت ایران. ترجمهٔ آذرتبیزی. تهران: انتشارات شبگیر.
- بدار، ل؛ دزیل، ژ؛ لامارش، ل (۱۳۸۴). روانشناسی اجتماعی. ترجمهٔ حمزه گنجی. تهران: نشر ساوالان.
- بامداد، ب (۱۳۴۷). زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید. تهران: انتشارات ابن‌سینا.
- بیت، ر؛ الین، و (۱۳۸۴). نظریه‌های توسعه. ترجمهٔ مصطفی ازکیا و همکاران. تهران: نشر لویه.
- دلاپورتا، د، دیانی، م (۱۳۸۳). مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی. ترجمهٔ محمدتقی دلفروز. تهران: نشر کویر.
- ساناساریان، ا (۱۳۸۴). جنبش حقوق زنان در ایران (طغیان، افول، سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷). ترجمهٔ نوشین احمدی خراسانی. تهران: نشر اختران.
- سیفاللهی، س (۱۳۷۴). اقتصاد سیاسی ایران (مجموعه مقاله‌ها و نظرها). تهران: نشر پژوهشکدهٔ جامعه‌پژوهی و برنامه‌ریزی المیزان.
- شاکری، خ (۱۳۸۴). پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی. تهران: نشر اختران.
- گیدنز، آ (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی. ترجمهٔ منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- لارنا، ا؛ جانتسون، ه؛ گاسفیلد، ژ (۱۳۷۸). جنبش‌های نوین اجتماعی. ترجمهٔ محمدکمال سروریان و علی صبحدل. تهران: انتشارات پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی.
- وود، ج؛ شرم، ه (۱۳۸۱). دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی. ترجمهٔ مصطفی ازکیا. تهران: نشر کیهان.
- گفتگوها: (۱) خانم دکتر منصوره اتحادیه؛ (۲) خانم دکتر روح‌انگیز کراچی؛ (۳) آقای دکتر غلامعباس توسلی؛ (۴) آقای دکتر ناصر تکمیل‌همایون؛ (۵) آقای دکتر حمیدرضا جلابی‌پور؛ (۶) آقای دکتر علیرضا محسنی‌تبریزی؛ (۷) آقای دکتر سیفالله سیفاللهی؛ (۸) آقای دکتر رضا شعبانی.